



ارتباط با ما: ۰۹۰۸۵۲۳۰۶۰۸



شهادت‌آسان‌سازی در راهپیمایی ۲۲ بهمن

گفت‌وگوی «جوان» با مادر پاسدار حافظ قرآن شهید احسان ذاکری از شهدای سازمان بسیج مستضعفین که در حملات رژیم‌صهیونیستی به شهادت رسید

«پرهیزکار کوچک» شهید راه آزادی قدس شد

■ شکوفه زمانی

شهید احسان ذاکری را باید از شهدای قرآنی جنگ ۱۲روزه تحمیلی امریکا و رژیم صهیونیستی به کشورمان بدانیم. او مراحل تکمیلی حفظ و قرائت قرآن را نزد مرحوم استاد تیمور پرهیزکار گذرانده بود. همچنین، در کنار تحصیل در رشته حقوق (تا مقطع کارشناسی ارشد) به‌عنوان فعال رسانه‌ای در خبرگزاری دفاع مقدس، ایکن‌او... فعالیت داشت. شهید ذاکری بعدها به عضویت سپاه در آمد و این مجموعه انقلابی نیز فعالیت‌های خود در مسیر ترویج و تبیین امور قرآنی دنبال می کرد. او سرانجام دوشنبه دوم تیر ۱۴۰۴ در حمله رژیم صهیونیستی به سازمان بسیج مستضعفین به شهادت رسید. پیکر شهید ذاکری، پاسدار قرآنی (قاری، حافظ کل قرآن کریم) و خبرنگار سابق خبرگزاری بین‌المللی قرآنی (ایکنا) در روز جمعه ششم تیرماه، مصادف با اول ماه محرم تشییع و در جوار مرقد مطهر امامزاده علی‌اکبر(ع) چیدر تهران به خاک سپرده شد. در گفت‌وگو با مریم امیری، مادر شهید، برگ‌هایی از زندگی این شهید گرانقدر جنگ تحمیلی ۱۲روزه را مرور کردیم.

گویا آقا احسان فرزند ارشد خانواده بود؟

بله، من دو فرزند پسر به نام احسان و عرفان داشتم که احسان من متولد ۱۳۷۲ و در زمان شهادت ۳۲ساله بود. عرفانم هم ۲۶ساله و کارمند است. پدر احسان(همسر)م کارمند جهاد کشاورزی بودند و بازنشسته شدند. الان هم در کارهای حسابداری مشغول هستند. هر دو پسر در محیطی معنوی و مذهبی بزرگ شدند. خیلی به نماز خواندن اول وقت و فراگیری قرآن اهمیت می‌دادند. هر دو پسر در اول وقت برای به جا آوردن نمازشان از سن بچگی یا بهتر بگویم از سنین هفت و هشت سالگی همراه با پدرشان به مسجد می‌رفتند. همچنین برای شرکت در مراسم اهل بیت(ع) اهمیت قائل می‌شدند. احسان رفتن به مسجد را از همان دوران کودکی جزء عادت‌های حسنه خودش قرار داد و از سن ۹سالگی هم خودم برای فراگیری کلاس‌های قرآن او را می‌بردم و همراهی‌اش می‌کردم.

شهید ذاکری از شهدای قرآنی جنگ

۱۲روزه هستند، این توجه و اهتمام ایشان به فعالیت‌های قرآنی از کجا نشئت می‌گرفت؟ یک روز داشتم احسان جان را از مدرسه به منزل می‌آوردم که دیدیم یک اعلامیه در مسجد شریفه در محله نظام آباد زده شده است. متن آن به این

صورت نوشته شده بود: «مسجد بچه‌ها را حافظ قرآن تربیت می‌کند». من به احسان گفتم: «احسان جان می‌خواهی برویم برای یادگیری حفظ قرآن ثبت نام کنی؟» در جواب من گفتم: «بله دوست دارم». خود احسان برای رفتن به کلاس حفظ قرآن بسیار پیگیر بود. در ابتدا کلاس حفظ قرآنی که احسان را برده بودم در حدود ۲۵ تا ۳۰ نفر ثبت نام کرده بودند. ولی با شروع کلاس تعداد هنرجویان کم‌کم کاهش پیدا کردند. کلاً پنج یا شش نفر از بچه‌ها در ادامه حفظ قرآن در این کلاس باقی ماندند. استادشان آقای خاکپور بود. بعد از موفق شدن در حفظ یک جز قرآن، وارد جز بعدی قرآن می‌شدند. آنقدر احسانم علاقه‌مند بود که در همان سن کم از عهده حفظ آیات به راحتی



احسانم و دیگر شهدای جنگ ۱۲روزه به دست شقی‌ترین و بی‌رحم‌ترین دشمنان ماه‌ها شهادت رسیدند. دشمنی که از پیشرفت کشور از رشد جوان‌های ما، واقعاً می‌سوزد و نمی‌تواند تحمل کند. این‌نشان می‌دهد، راهشان چقدر بزرگ و اثرگذار است

داداش بزرگش تشویق می‌شد، مسیر احسان را دنبال کند. احسان خیلی بچه آرام و باایمانی بود و همچنین خیلی محبوب و مؤدب بود. به خانواده خیلی احترام قائل بود. با دوستان و آشنایان خیلی با ادب صحبت می‌کرد و برای همین همه دوستانش و فامیل از ایشان راضی بودند. احسان از سن کم شروع به حفظ قرآن کرده بود و برای همین برادرش عرفان هم تشویق می‌شد. بعدها عرفان هم قرائت قرآن را تا حدودی یاد گرفت و در کلاس‌های آموزش مداحی هم ثبت‌نام کرد. البته شهید احسان هم آموزش مداحی دیده بود. در کل ما هر کاری که برای شهید احسان انجام داده بودیم برای عرفان که برادر کوچک‌تر ایشان بود هم انجام می‌دادیم. این دو برادر خیلی با هم صمیمی بودند و هیچ اختلافی با هم نداشتند. از لحاظ اخلاقی و رفتاری بسیار شبیه هم هستند.

آقا احسان شغلش خبرنگاری بود، چطور شد که وارد سپاه شد؟

شهید احسان وقتی مدرک دبیرملش را گرفت، برای ورود به دانشگاه در کنکور شرکت کرد. با آنکه به رتبه ۲هزار در رشته حقوق در دانشگاه سراسری قم قبول شده بود، ولی می‌گفت خیلی رتبه کمی آوردم و ناراحت بود. پدرش هم به خاطر دوری مسیر قبول نکرد در دانشگاه قم ثبت نام کند. برای همین در دانشگاه آزاد ثبت نام کرد. محیط دانشگاه اصلاً روی احسان تأثیر نگذاشت. پسر دوستانی مذهبی در دانشگاه پیدا کرد و لیسانسش را از همان دانشگاه آزاد گرفت. بعد برای فوق‌لیسانس در رشته حقوق اقدام کرد و در کنار درس خواندن در دانشگاه بیکار نشست و در خبرگزاری ایکنا و خبرگزاری دفاع مقدس مشغول به کار شد. بعد از اتمام پایان‌نامه برای سربازی‌اش اقدام کرد و چون سپاه را دوست داشت می‌خواست سرباز سپاه شود که بعد تصمیم گرفت خودش پاسدار شود. من هم به او گفتم: «حساس جان در کارت موفق باشی. خودت دوست داری در سپاه مشغول شوی؟» در جوابم گفتم: «من احترام خاصی به لباس سپاه قائلم» گفتم: به انتهای مسیری که انتخاب کردی فکر کرده‌ای؟ گفتم: «مادر جان! فوش آخرش شهادت است». احسان از اول به فکر شهادت بود و شهادت را از صمیم قلب دوست داشت. در کنار کارش موفق شد ادامه تحصیل بدهد و فوق لیسانش را هم در رسته حقوق بگیرد.

شهید چه رویکردی در فعالیت‌های اجتماعی داشت؟

احسان از لحاظ اعتقادی به نماز و اصول دین و انمه اظهار خیلی معتقد بود و در نمازجماعت از بچگی شرکت داشت. ولی وقتی به سن تکلیف رسید بیشتر برای شرکت در نماز جماعت اهمیت قائل بود. همیشه در صف‌های اول نماز جماعت احسان را می‌دیدید. شهید به نماز جمعه هم زیاد می‌رفت. دعای کمیل شرکت می‌کرد و از همان دوران نوجوانی عضو پایگاه بسیج امام حسن مجتبی(ع) و بسیج مسجد شریفه بود. شب‌ها برای بست و شستیف‌های ایست بازرسی شرکت می‌کرد. اعتقاد قلبی و علاقه شدید به ولایت فقیه و رهبر عزیزمان داشت و به دستورات و پیام‌هایی که رهبر از طریق رسانه اعلام می‌کردند، بسیار اهمیت قائل بود. برای همین در تمامی مراسم اجتماعاً از جمله راهپیمایی روز قدس، ۲۲بهمن و تشییع شهدا و... شرکت داشت. زمان خبرنگاری‌اش هم سعی می‌کرد گزارش‌هایی از مراسمات و مناسبات‌های انقلاب و مذهبی تهیه کند.

از روزهای جنگ تحمیلی ۱۲روزه بگویید. فکرتش را می‌کردید، احسان در این جنگ به شهادت برسد؟

۲۳خرداد سالگرد ازدواج پسرم بود که جنگ تحمیلی رژیم صهیونیستی علیه ایران شروع شد. قرار بود پسرم به منزل ما بیاید که زنگ زد و گفت موقعیت کاری‌ام اجازه نمی‌دهد بیایم. گذشت تا اینکه شب یازدهم جنگ به من زنگ زد. گفتم احسان جان یک هفته هست نتوانستیم تو را ببینیم یا ببینمت. در جوابم گفتم: ان‌شاءالله فردا می‌آیم شما را ببینم. صبح زود دوشنبه که دوم تیر ماه بود، دیدم احسان به قولش عمل کرد و آمد پیش من و با هم صبحانه خوردیم. انگار یک حسسی به من می‌گفت که این



شهادت‌آسان‌سازی قرآنی جنگ تحمیلی ۱۲روزه داشت



یک روز احسان را از مدرسه به منزل می‌آوردم که دیدیم یک اعلامیه در مسجد شریفه در محله نظام‌آباد زده شده است. در آن نوشته شده بود: «مسجد بچه‌ها را حافظ قرآن تربیت می‌کند». من به احسان گفتم: «احسان جان می‌خواهی برویم برای یادگیری حفظ قرآن ثبت‌نام کنی؟» در جواب من گفتم: «بله دوست دارم». از آن زمان شروع کردو حافظ قرآن شد



شهادت‌آسان‌سازی



۲۳خرداد سالگرد ازدواج پسرم بود که جنگ تحمیلی شروع شد. احسان زنگ زد و گفت موقعیت کاری‌ام اجازه نمی‌دهد بیایم. گذشت تا اینکه شب یازدهم جنگ به من زنگ زد. گفتم احسان جان یک هفته هست نتوانستیم تو را ببینیم یا ببینمت. در جوابم گفتم: ان‌شاءالله فردا می‌آیم صبح‌زود دوشنبه که دوم تیر ماه بود، به قولش عمل کردو برای آخرین بار به دیدار ما آمد



روزنامه جوان | شماره ۷۳۶۷

عکس می‌انداختیم. نمی‌دانم چرا دوست داشتم با احسان عکس بیندازم. به احسان گفتم: «مادر! هر وقت رسیدی به من پیام بده». وقتی که به سرکارش رسیده بود به من پیام داده بود: «رسیدم».

تا ساعت ۱۰ نیم صبح با احسان به صورت تلفنی در تماس بودیم و حالش خوب بود. ساعت یک ربع به ۱۲ ظهر بود که موشک‌های رژیم صهیونیستی به محل کار احسانم در بسیج مستضعفین اصابت می‌کند و چند نفر که در آنجا بودند به شهادت می‌رسند و ما از این موضوع تا بعد از ظهر اطلاع نداشتیم. تا اینکه یکی از دوستان پسرم به ما زنگ زد و به ما خبر داد ساختمان اداری که آقا احسان آنجا کار می‌کند مورد اصابت موشک‌های رژیم صهیونیستی قرار گرفته است. بروید آنجا سری بزنید. پدر و برادر احسان با همدیگر به سازمان بسیج مستضعفین رفتند و آنجا متوجه شدیم، موشک به ساختمان اداری احسان جان خورده است و همه پدر و مادرها و بستگان کارمندان سازمان بسیج مستضعفین هم پشت در بودند. هیچ‌کس نمی‌توانست جواب درستی بدهد و می‌گفتند «باید منتظر باشید». پدر و برادر احسان بعد از جست‌وجوی زیاد در بیمارستان‌ها نتوانستند پیکر احسان را پیدا کنند؛ برای همین دیگر منتظر آواربرداری شدند که نهایتاً پیکر احسان از زیر خروارها خاک پیدا شد. پدرش می‌گفت وقتی پیکر احسان را دیدم چهره نورانی داشت؛ انگار تازه استحمام کرده و به خواب رفته باشد. آنقدر که چهره‌اش روشن و نورانی بود. پیکر پسر شهیدم، پاسدار قرآنی در روز جمعه ششم تیرماه، مصادف با اول ماه محرم تشییع و در جوار مرقد مطهر امامزاده علی‌اکبر(ع) چیدر تهران به خاک سپرده شد.

چه خاطره‌ای از آقا احسان دارید؟

خاطرات که زیاد است. از کودکی گرفته تا زمانی که کلاس‌های قرآنی می‌رفت همراهش بودم و در مسابقات که شرکت می‌کرد و هر جا رتبه می‌آورد، با او بودم. پسرم از فعالیت‌های قرآنی‌اش خوشنود بود. از اینکه رتبه اول را آورده است و در تمام مسابقات قرآنی موفقیتی کسب می‌کرد، به خودش می‌بالید. در ماه‌های رمضان بعد از افطار جلسات استادی سبزه‌علی را شرکت می‌کردند و استاد اصلی‌اش استاد پرهیزکار بود. با نوارهای کاست که ضبط شده بود از طریق ضبط و صوت کاست کوچکی که خرید بود و همراهش داشت می‌نشست جره‌های قرآنی‌اش را حفظ می‌کرد. حتی صداهای خودش را ضبط می‌کرد تا ایرادهای خودش را در خواندن حفظ قرآن متوجه شود. در مسابقات که شرکت می‌کرد به او می‌گفتند «پرهیزکار کوچک» آنقدر که قشنگ می‌توانست قرائت کند و صدایش شبیه صوت استاد پرهیزکار بود و مانند ایشان می‌خواند. احسان وقتی که از حفظ برای من و اهالی خانواده قرآن می‌خواند، همگی با شنیدن قرائتش یک آراش خاصی می‌گرفتیم. احسانم خیلی مهربان و محبوب بود. خیلی با ایمان و خوش‌خنده بود. با ادب بود و هر کاری که به احسان می‌گفتم و مسئولیتی که به او می‌دادیم هر طور شده انجام می‌داد. واقعاً در کارهایش پشت کار و همت داشت و نمی‌گفت از عهده‌اش بر نمی‌آیم. کارش را خیلی دوست داشت و به کارش عشق می‌ورزید. علاقه به رهبرش داشت و علاقه به هیئت‌های سینهنی و مراسم اهل‌بیت(ع) داشت. همچنین عاشق پیاده‌روی در مراسم آرمین بود و هر سال در ایام پیاده‌روی اربعین به عراق می‌رفت. حتی ماه عسل ازدواجش را سفر به کربلا انتخاب کرد. بعد از ازدواجش هم دوست داشت در مراسم پیاده‌روی کربلا با همسرش شرکت کند. احسانم یک فرشته بود و نعمت‌اللهی برای خانواده ما بود. دُر گرانهایی را از دست دادیم. احسانم در سن ۳۲سالگی به شهادت رسید که انشالله شفیع من، پدر، برادر و خانواده‌اش باشد و ما را حلال کند.

سخن آخر

باید بگویم احسانم و دیگر شهدای جنگ ۱۲روزه به دست شقی‌ترین و بی‌رحم‌ترین دشمنان ما به شهادت رسیدند. دشمنی که از پیشرفت کشور از رشد جوان‌های ما، واقعاً می‌سوزد و نمی‌تواند تحمل کند. این‌نشان می‌دهد، راهشان چقدر بزرگ و اثرگذار است.

۵	۴	۳	۷	
۳		۸	۴	
		۷	۹	
	۹	۶	۵	
		۸	۳	
		۱	۸	
	۷	۶		
	۹	۷	۴	

۷	۳	۵	۸	۶	۷	۲	۱۰	۹	۸	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۸	۳	۲	۳	۷	۵	۷	۱۰	۲					
۲	۷	۲	۵	۱	۳	۷	۳	۸						
۲	۲	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷						
۵	۲	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷						
۵	۳	۷	۱	۲	۸	۲	۷	۳						
۸	۷	۳	۲	۷	۵	۱	۲	۳						
۳	۲	۷	۸	۲	۷	۳	۱	۵						
۳	۵	۸	۷	۳	۱	۷	۲	۲						
۷	۱	۲	۳	۵	۲	۳	۸	۷						